

بررسی علل بیماری‌های واگیردار در قوم بنی‌اسرائیل از منظر قرآن

حسن‌رضا رضایی*

محمدکاظم حسینی کوهساری**

چکیده

در قرآن به قصص بنی‌اسرائیل بیش از داستان‌های دیگر اهمیت داده و سرگذشت آن‌ها را مایه عبرت آیندگان می‌شمرد. یکی از این موارد، ابتلاء قوم بنی‌اسرائیل به بیماری‌های واگیردار بوده که در چند آیه به صورت تلویحی بدان اشاره شده است. لذا نوشتار پیش رو، در پی پاسخ به این سؤال اصلی است که علل بیماری‌های واگیردار در قوم بنی‌اسرائیل از منظر قرآن چه بوده است؟

این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به صورت تطبیقی به این نتیجه رسیده است که در قرآن به صورت صریح به بیماری‌های واگیردار اشاره نشده، اما در سه آیه این مطلب با کمک قرائن و احادیث و با ابزار لغت و تطبیق با علوم قابل برداشت است. از طرف دیگر، علل مُعَدَّة بیماری‌ها خود بنی‌اسرائیل بوده‌اند و خداوند علت مُوجِدّه بوده و به سبب نافرمانی وی فرار از جهاد، بیماری را وسیله‌ای برای عذاب آن‌ها قرار داده است.

واژگان کلیدی: قرآن، بیماری، واگیردار، بنی‌اسرائیل، عذاب الهی.

*. دکتری علوم قرآن و حدیث و استادیار جامعه‌المصطفی العالمیه؛ khan_bulbul80@yahoo.com

** کارشناسی‌ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه شهید بهشتی؛ khk1362@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۵/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۵

مقدمه

بیماری و درد با خلقت انسان همراه است. انسان‌های زیادی به سبب بیماری جان خود را از دست می‌دهند و محققان نیز با بررسی علل بیماری‌ها، به درمان آن پرداخته و جان تعداد زیادی از انسان‌ها را نجات داده‌اند. از جمله بیماری‌ها که سابقه دیرینه در تاریخ دارد، بیماری‌های واگیردار است. قرآن که در بیان تاریخ دارای اعجاز و مصون از تحریف است، به برخی از رویدادهای گذشتگان و ابتلا به بیماری‌ها اشاره نموده است. هدف از این نوشتار، علت‌یابی شیوع بیماری‌های واگیردار در میان قوم بنی‌اسرائیل است که آیا بیماری آن‌ها برخاسته از نظام علّی و معلولی به صورت طبیعی و عادی است یا اراده الهی در آن به‌عنوان عذاب یا امتحان دخیل بوده است؟ توجه به شیوع بیماری واگیردار کرونا در جامعه و شبهه افکنی برخی‌ها به‌عنوان عذاب الهی، ضرورت بررسی پیرامون بیماری‌های واگیردار در قرآن را دو چندان می‌کند. محدوده بحث آیات مربوط به بیماری واگیردار در قوم بنی‌اسرائیل است.

مفهوم بیماری و سقیم

واژه «بیماری» به معنای پراکندگی مزاج بعد صحت و درستگی است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه مرض). به عبارت دیگر، آنچه بر بدن عارض می‌گردد و آن را از اعتدال خاص خود خارج می‌سازد بیماری می‌گویند (صفی‌پوری شیرازی، ۱۳۸۸، ج ۱، ذیل واژه بیماری). بیماری اختصاص به بدن ندارد، بلکه به قلب و دل و در مورد شک و نفاق و سستی و ظلمت و نقصان به کار می‌رود. و اصطلاحاتی مانند: داء، درد، ناخوشی، نالانی، ناچاقی، ناتندرستی، تغییر صحت، اضطراب مزاج، ناسازی، سقم، خستگی، سام، آزار، رنجوری، رنج، علت مقابل عرض، مقابل صحت و.. بکار رفته است. استعمال دیگر این کلمه در بیماری‌هایی مانند: ردیلت و هرزگی، نادانی، ترس، بخل و حسد، نفاق و دورویی و ... است که از صفات اخلاقی مذموم هستند، مانند: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (بقره: ۱۰)؛ ﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا﴾ (نور: ۵۰ و ر.ک: توبه: ۱۲۵).

مفهوم بیماری در قرآن، از ریشه مَرَضَ ۱۱ بار و با واژه سَقِيم ۲ بار و عبارت اُولَى الضَّرَر ۱ بار آمده است.^[۱]

راغب در مفردات، «سقیم» را بیماری بدن و نفس معنا نموده (راغب، ۱۳۶۲، ص ۴۱۵) و در التحقیق، «سقیم» را بیماری‌ای که در بدن مستقر شده باشد، می‌داند و استعمال «سقیم» را در بیماری‌های ظاهری برشمرد (مصطفوی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۵۴). اکثر لغویون سقیم را درباره بیماری جسمی و حاد به کار می‌برند. این واژه در قرآن دو مرتبه ذکر شده است: ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ (صافات: ۸۹)؛ ﴿فَتَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾ (صافات: ۱۴۵).

بیماری واگیردار (Communicable Disease) :

بیماری‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

الف) واگیردار و مسری؛

ب) غیرواگیردار.

بیماری واگیردار به آن دسته از بیماری‌ها می‌گویند که در نتیجه یک عامل بیماری‌زا یا فرآورده‌های سمی آن اعم از باکتری، ویروس، قارچ، انگل، پارازیت یا پریون به صورت مستقیم یا غیرمستقیم منتقل می‌شود.

بیماری‌های واگیردار نیز به دو نوع مستقیم و غیرمستقیم قابل تقسیم است. انتقال مستقیم به واسطه تماس مستقیم (ذرات عطسه و سرفه، لمس کردن، تماس جنسی و ...) تماس با خاک مانند کزاز؛ گزش حیوانات مانند هاری؛ لمس مادر به جنین مانند سرخجه و

انتقال غیرمستقیم به واسطه انتقال از وسایل بی‌جان مانند آب، غذا و لباس؛ انتقال به وسیله ناقل جاندار مانند مگس، پشه و ...، انتقال به وسیله هوا شامل بیماری‌های باکتریایی و ویروسی از طریق ذرات و گرد و غبار معلق در هوا (جمعی از نویسندگان، ج ۲، ص ۲۰).

معنای لغوی و اصطلاحی بنی اسرائیل

پیش از هر چیز برای بررسی صحیح سرگذشت قوم بنی اسرائیل، دانستن معنای لغوی و اصطلاحی این واژه ضروری است، بنی اسرائیل مرکب از دو کلمه بنی و اسرائیل است، بنی جمع «بن» به معنای فرزند پسر است (طوسی، [بی تا]، ج ۱، ص ۱۸۰، طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۰۶) اسرائیل نیز واژه‌ای عبری است که از دو کلمه «اسراء» و «ئیل» تشکیل شده و معنای آن در زبان عبری مانند «عبدالله» در لغت عرب است (طوسی، همان). مفسران اتفاق نظر دارند که مقصود از «اسرائیل» حضرت یعقوب علیه السلام است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۹۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۳۱). علامه طباطبایی مجاهدت حضرت یعقوب علیه السلام در راه خدا را علت نامیده شدن ایشان به این نام می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۳۴۵).

تعریف مصداقی بنی اسرائیل

کاربرد قرآنی این واژه مربوط به معاصرین حضرت موسی علیه السلام و در بیشتر موارد مربوط به پیروان آیین ایشان بعد از آن حضرت است. در قرآن مخاطبان اولیه دعوت حضرت مسیح علیه السلام نیز با نام اسرائیل خوانده شده‌اند (آل عمران: ۴۹؛ صف: ۱۴). اما در مورد پیروان آیین موسی علیه السلام در عصر پیامبر هرچند که یکی از مستشرقان معتقد است که در قرآن از یهودیان معاصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با لفظ یهود و یهودیان عهد قدیم با نام بنی اسرائیل یاد شده (جفری، ۱۳۸۶، ص ۴۲۱-۴۲۰) اما در آیاتی از قرآن یهودیان معاصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با عنوان بنی اسرائیل خوانده شده‌اند، مانند: ﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَأْتِيَ الْبَنَاءُ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (شعراء: ۱۹۷)؛ «آیا همین نشانه برای آن‌ها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل به خوبی از آن آگاهند» و آیاتی دیگر از سوره‌های (احقاف: ۱۰)؛ (بقره: ۲۱۱)، که براین مطلب اشاره دارد.

بنابراین یهودیان اولیه از بنی اسرائیل بودند اما این نام بعدها به پیروان آیین حضرت موسی علیه السلام منتسب شد. درباره اینکه آیا یهودیان معاصر پیامبر از بنی اسرائیل و اصیل بودند و یا افراد بومی بودند که به دین یهود درآمدند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن‌ها را اعرابی می‌دانند که به آیین یهودیت درآمد بودند (یعقوبی، [بی تا]، ج ۱،



ص ۲۵۷) اما نظر مشهور اصیل بودن آن‌ها است، از نظر ابن‌خلدون نیز یهود بنی‌نضیر و بنی‌قریظه، بنی‌قینقاع و سایر یهودیان مدینه از اسرائیلیانی بودند که در زمان‌های گذشته به حجاز و یثرب مهاجرت کرده بودند (تاریخ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۳۰).

بیماری واگیردار طاعون

در احادیث تفسیری در ذیل آیات مربوطه اشاره به شیوع بیماری طاعون در میان قوم بنی‌اسرائیل شده است. از این‌رو، اشاره‌گذاری‌های بیماری‌های طاعون می‌نماییم. بیماری طاعون، بیماری شناخته شده و مشهور از عصر باستان تاکنون است و عامل آن در سال ۱۸۹۴ میلادی با نام باسیل یرسینیا پستیس (*Yersinia pestis*) توسط الکساندر یرسین کشف شده است. این بیماری عفونی بین انسان و حیوان مشترک است و تاکنون میلیون‌ها انسان را به کام مرگ کشانده است.

بیماری واگیردار طاعون، بیشتر از راه کک‌های بدن موش صحرایی سیاه مبتلا، به انسان منتقل می‌شود. راه‌های دیگر، گازگرفتگی از طریق جوندگان یا خوردن جاندار مبتلا به طاعون است. انتقال طاعون از انسان به انسان هم از طریق تماس و تنفس (در صورتی که فرد بیمار به طاعون ریوی مبتلا باشد) انجام می‌گیرد.

طاعون به انواع مختلف قابل تقسیم است:

طاعون خیارکی: این نوع که به واسطه نیش کک یا گازگرفتگی به وجود می‌آید به انسان منتقل می‌شود، علایم اولیه؛ به صورت تب و لرز بالا، سرگیجه، درد شدید عضلات و مفاصل، کوفتگی و سر درد ظاهر می‌شوند.

طاعون عفونتی خون: این بیماری نوع شدید طاعون خیارکی است که در دستگاه گردش خون به صورت بیماری بروز می‌کند. افراد دچار سرگیجه، حالت تهوع، اسهال، دردهای عضلانی وحشتناک، تخریب بافت‌ها و کاهش زیاد فشار خون می‌شوند.

طاعون ریوی: این نوع طاعون نادر اما مسری و کشنده است. بیماری از طریق ریه وارد بدن می‌شود. سرایت بیماری از راه تماس با مایعات و لباس‌های آلوده به باسیل یا تنفس قطرات معلق در هوا، که با عطسه یا سرفه بیمارانی به محیط بیرون راه می‌یابند، انجام می‌گیرد. علایم، تب، سرفه شدید، اختلال در تنفس و استفراغ خون چرک‌آلود است (پرغو؛ پورسیلاب، ۱۳۹۶، شماره ۱، ص ۳۳ - ۵۵).

بنی اسرائیل در قرآن

یکی از اقوامی که به صورت مفصل مورد توجه قرآن قرار گرفته، قوم بنی اسرائیل است. آیات زیادی به ذکر وقایع و حوادث و گاه ویژگی‌های آنان پرداخته است. قرآن به بسیاری از اموری که بنی اسرائیل بر سر آن اختلاف نظر داشتند توجه و به آن اشاره نموده است ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفْصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (نمل: ۷۶). این اختلافات در مسائلی مانند نبوت حضرت عیسی (علیه السلام)، تورات، شریعت حضرت موسی (علیه السلام) و معجزه بودند (طوسی، ۱۳۷۶، ج ۸، ص ۱۱۶). بنی اسرائیل از دوازده فرزند یعقوب به وجود آمده و دارای دوازده نقیب بودند: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...﴾ (مائده: ۱۲). برخی نقیب را رئیسان قوم دانسته، (همان، ج ۳، ص ۴۶۵؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۳۸۹) برخی دیگر ضامانی معرفی کردند که از آنان عهد گرفتند (مشهدی، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۶۰) و برخی دیگر به معنای «گواه» می‌دانند (طوسی، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۵). در آیات دیگر نیز به دوازده سبط بودن آن‌ها اشاره شده است: ﴿وَقَطَعْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ سَبْطًا أَمَّا وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ﴾ (اعراف: ۱۶۰)، در ذیل این آیه، از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است که اسباط دوازده گانه فرزندان یعقوب (علیه السلام) هستند (همان، ج ۵، ص ۸؛ حویزی، ۱۳۸۳، ص ۸۷). اگرچه قوم بنی اسرائیل پس از حضرت یعقوب (علیه السلام) به وجود آمدند، ولی آنچه در قرآن بیشتر به عنوان مخاطب این نام قرار گرفته، پیروان و نسل پس از حضرت موسی (علیه السلام) است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْأَمَلِ بْنِ إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالَ لِأَيَّتِي لَهُمْ...﴾ (بقره: ۲۴۶) از شواهد دیگر بر اینکه مراد از بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب است، کاربرد واژه «اسرائیل» در دو آیه برای حضرت یعقوب است: ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ (آل عمران: ۹۳) و ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ﴾ (مریم: ۵۸) اکثر مفسران مراد از «اسرائیل» در این آیه را «یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم» دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۳۱؛ طبرسی، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۴۷۵؛ مشهدی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۶۱).

در قرآن کریم به برخی از رویدادهای زندگی بنی‌اسرائیل مانند اختلاف بنی‌اسرائیل (یونس: ۹۳)، عبادت فرعون توسط آنان (حج: ۲۶) و خلف وعده فرعون در فرستادن بنی‌اسرائیل با حضرت موسی (اعراف: ۱۳۴) نیز پرداخته شده و برخی از اوصاف پسندیده یا ناپسند آنان ستایش یا نکوهش گردیده است.

بنی‌اسرائیل و بیماری واگیردار

در سه آیه قرآن به بیماری و مرگ بنی‌اسرائیل اشاره شده که برخی از مفسران با توجه به قرائن، علت مرگ برای آن‌ها را، بیماری واگیردار طاعون معرفی کرده‌اند. در این جا به آیات و دیدگاه مفسران می‌پردازیم.

فرار از جهاد و مبتلا شدن به طاعون

هر حادثه‌ای که در این دنیا پدید آید منتسب به علت است. در برخی از مواقع علت مشخص و در برخی از حادثه‌ها مجهول است. به عبارت دیگر برخی از علت‌ها مادی و برخی دیگر معنوی است. بیماری واگیردار و مرگ دسته جمعی قوم بنی‌اسرائیل به صراحت در سوره بقره آیه (۲۴۳) آمده و علت آن را معنوی و فرار از جهاد معرفی نموده است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾؛ «آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آن‌ها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن‌ها را بهانه قرار داده بودند، مردند) سپس خدا آن‌ها را زنده کرد (و ماجرای زندگی آن‌ها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد) خداوند نسبت به بندگان خود احسان می‌کند ولی بیشتر مردم، شکر (او را) به جا نمی‌آورند».

دو شأن نزول برای آیه فوق مطرح شده و در هر دو علت مرگ را بیماری واگیردار طاعون نامیده‌اند. در شأن نزول اول آمده که در یکی از شهرهای «شام» بیماری طاعون راه یافت که با جهشی عجیب و سرسام‌آور، مردم را یکی پس از دیگری از بین

می‌برد. در این میان عده بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهایی یابند، آن محیط و دیار را ترک کردند، از آن‌جا که آن‌ها پس از فرار از محیط خود و رهایی از مرگ در خود احساس قدرت و استقلالی نموده و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند پروردگار، آن‌ها را نیز در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۱۰).

و در شأن نزول دیگری، اصل آمدن بیماری مزبور در این سرزمین را به‌عنوان مجازات دانسته است، زیرا پیشوا و رهبر آنان از آنان خواست که خود را برای مبارزه و جهاد آماده کنند و از شهر خارج گردند، آن‌ها به بهانه اینکه در محیط جنگ مرض طاعون است، از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند، پروردگار آن‌ها را به همان چیزی که از آن هراس داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا ساخت و بیماری طاعون در آن‌ها شایع شد، آن‌ها خانه‌های خود را خالی کرده و برای نجات از طاعون فرار کردند و در بیابان همگی از بین رفتند. مدت‌ها از این جریان گذشت و حزقیل که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود از آن‌جا عبور نمود و از خدا خواست که آن‌ها را زنده کند، خداوند دعای او را اجابت نمود و آن‌ها به زندگی بازگشتند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۱۰؛ طبرسی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۸۸؛ کلینی، ۱۳۷۵، ج ۸، ص ۲۳۷؛ سمرقندی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۳۰).

سه نکته کلیدی در این آیه وجود دارد:

الف) مردم از ترس مرگ فرار کردند، می‌توان آن را ترس از جهاد یا بیماری معنا کرد.
ب) مردن را به خدا نسبت داده است، به این معنا که خدا آن‌ها را به صورت مستقیم میرانده و عذاب نموده است.

ج) زنده کردن آن‌ها پس از مرگ که باز هم آیه آن را به صورت مستقیم به خدا نسبت داده است. مفسران از آیه، بیماری واگیردار طاعون برداشت نموده‌اند و با کمک قرائن و احادیث به آن پی‌برده‌اند. هر چند احادیث با مضامین متفاوت بیان شده است، اما علت مرگ آن‌ها را طاعون مطرح می‌کنند.

علامه طباطبائی رحمته‌الله و صاحب تفسیر نمونه با اشاره به امر «موتوا» آن را امر لفظی نمی‌دانند؛ بلکه تکوینی تفسیر نمودند، به این معنا، منافاتی ندارد که مرگ این گروه از

مجرای طبیعی (بیماری طاعون) واقع شده باشد. این سنت الهی بر سراسر جهان هستی و عالم حیات، حکومت می‌کند که خداوند، عوامل مرگ را فراهم می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۱۹؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۲۲).

در متن آیه تعبیر به امر (موتوا؛ بمیرید) شده و به صورت اخباری بیان نکرده است: «خدا ایشان را میراند و سپس زنده کرد» برای این بود که بهتر بر نفوذ قدرت و غلبه امر الهی دلالت کند، چون تعبیر به انشاء در امور تکوینی از تعبیر به اخبار مؤثرتر و مؤکدتر است، هم‌چنان که در اوامر تشریعی تعبیر به اخبار از تعبیر به انشاء مؤکدتر است (طباطبائی، همان).

زنده کردن قوم بنی‌اسرائیل بعد از مردن در آیه مطرح شده و آن را به خدا نسبت داده و در روایات زنده شدن قوم به واسطه دعای حزقیل پیامبر نسبت داده شده است. علامه با رد اعجاز می‌فرماید: این جمله تا حدی دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی زنده‌شان کرده تا زندگی کنند و بعد از زنده شدن مدتی زندگی کرده‌اند، برای اینکه اگر این احیا و زنده ساختن، در نهایت معجزه‌ای بوده تا دیگران از آن عبرت بگیرند و یا دلیلی و یا بیانی برای اثبات حقیقتی بوده باشد، باید آن را ذکر می‌کرد، چون رسم قرآن در بلاغتش همین است، هم‌چنان که در داستان اصحاب کهف ذکر کرد که بعد از زنده شدن چه کارهایی کردند (المیزان، همان، ج ۲، ص ۴۲۱).

دخالل بیماری واگیردار طاعون در مرگ دسته جمعی بنی‌اسرائیل به واقعیت نزدیک‌تر است. زیرا در قرآن با واژه «الوف» به معنی هزارها نفر برای مردن آن‌ها به کار برده شده است، بعضی از روایات، تعداد نفرات آن‌ها را ده هزار و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار نفر بیان کردند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۱۹). در شیوع بیماری طاعون نیز شاهد مرگ دسته جمعی هستیم. علاوه بر احادیث و اشاره به بیماری طاعون، خداوند به وسیله اسباب مادی مرگ را محقق می‌سازد و منافاتی با قدرت و امر الهی ندارد و این مرگ دسته جمعی به دست ویروس طاعون قابل تحقق است.

نزول بیماری طاعون از آسمان برای بنی اسرائیل

برخی از عذاب‌های الهی از آسمان نازل می‌شود که با توجه به معنای لغات و احادیث آن را به بیماری طاعون تفسیر نموده‌اند: ﴿قَبِّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾؛ (بقره: ۵۹) اما افراد ستمگر، این سخن را که به آن‌ها گفته شده بود، تغییر دادند (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم.

در متن آیه فوق دو نکته نهفته است؛ نکته اول، چرا به جای واژه «رجز» عذاب نیامده است؟ نکته دیگر، کیفیت عذاب از آسمان است که باید بررسی شود. در متن آیه واژه «رجز» به کار رفته است. راغب اصفهانی اصل معنی آن را اضطراب و انحراف و بی‌نظمی می‌داند، مخصوصاً این تعبیر در مورد شتر به هنگامی که گام‌های خود را نزدیک به هم و کوتاه و نامنظم - به خاطر ضعف و ناتوانی - بر می‌دارد (راغب، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۴۱). در چند آیه قرآن (اعراف: ۱۳۴؛ انفال: ۱۱) واژه رجز به معنای اضطراب آمده است. در برخی از آیات رجز را نوعی عذاب معرفی کرده است ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ﴾ (سباء: ۵). نفس عذاب نیز به همراه خود اضطراب و پریشانی می‌آورد (قرشی‌بنابی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۵۵). طبرسی پس از آنکه معنی اصلی آن را میل از حق گرفته می‌نویسد: رجز لرزشی است در پای شتر در اثر دردی که آن را از سیر معمولی باز می‌دارد. این کلمه در لغت اهل حجاز به معنی عذاب گرفته شده و سپس با استفاده از حدیث آن را به بیماری واگیردار طاعون تفسیر نموده است. در ادامه با نقل قول از ابن‌زید می‌گویید: با بیماری طاعون در یک ساعت ۲۴۰۰۰ نفر از بزرگان و پیرمردهای‌شان هلاک شدند و فرزندان‌شان باقی ماند و در نتیجه علم و عبادت از آنان رفت و از دست دادن افاضل و دانشمندان‌شان عذابی برای باقیمانده‌گان شد (طبرسی، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۸۹).

نویسنده تفسیر نمونه بین رجز و طاعون ارتباط خوبی داده و می‌نویسد: از این‌جا روشن می‌شود، چرا در بعضی از روایات، «رجز» را به «طاعون» تفسیر نمودند، به علت آن که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع یافت و عده‌ای را از میان برد. ممکن است

گفته شود، بیماری طاعون چیزی نیست که از آسمان فرود آید، ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عامل انتقال میکروب طاعون در میان بنی‌اسرائیل گرد و غبارهای آلوده‌ای بوده است که به فرمان خدا با وزش باد در میان آن‌ها، پخش گردید. عجیب اینکه یکی از عوارض دردناک طاعون آن است که مبتلایان به آن گرفتار اضطراب و بی‌نظمی در سخن و در راه رفتن می‌شوند که با معنی ریشه‌ای کلمه «رجز» نیز کاملاً متناسب است (مکارم‌شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۷۱). برداشت دیگر نویسنده نمونه این بود که در آیه فوق، به جای «فَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِم» می‌گوید «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» تا روشن گردد که این عذاب و مجازات الهی تنها دامان «ستمگران» بنی‌اسرائیل را گرفت و هرگز خشک و تر با هم نسوختند. در پایان آیه جمله «يَمَّا كَانُوا يَفْسُقُونَ» را ذکر می‌کند تا بگوید که ظلم و فسق علت مجازات‌شان بوده است. علاوه بر آن اصرار بر گناه، نزول عذاب الهی را افزایش می‌دهد (همان). در تفسیر البرهان نیز با اشاره به روایات، رجز را به طاعون تفسیر نمود (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۲۶)، مرحوم طالقانی با استفاده از لغت، رجز را ضعف قوای جسمی و نفسی دانسته و در مورد نسبت دادن آن به آسمان می‌گوید شاید از جهت سلطه و احاطه عذاب باشد (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۶۹). در تفسیر کشف الاسرار با تقسیم عذاب به دو قسم، عذاب‌های آسمانی را چون طاعون و صاعقه و مرگ ناگهانی به‌دست خداوند معرفی کرده و در ادامه می‌نویسد: به همین سبب واژه آسمانی را به کاربرده است، چون انسان‌ها نتوانند در مقابلش قد علم کنند (میبدی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۰۴).

در نتیجه اکثر مفسرین رجز را به معنای عذاب گرفته‌اند؛ اما در اینکه چه نوع عذابی را خداوند فرستاد، مفسران با کمک روایات به بیماری طاعون تطبیق دادند، هر چند از ظاهر آیه قابل برداشت نیست (ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۵۲۶) بیماری طاعون در دو نوع گسترده است: یکی طاعون خیارکی که از پوست منتقل می‌شود و دیگری طاعون ریوی که از طریق ریه و تنفس منتقل می‌شود. اشاره قرآن به آسمان و هوای بالا شاید به یکی از راه‌های انتقال آن یعنی هوای آلوده به میکروب طاعون است که وقتی افراد تنفس کنند، دچار طاعون می‌شوند. علاوه بر آن، یکی از موارد

شیوع طاعون آب‌های آلوده است و خداوند در قرآن وقتی می‌خواهد به بارش باران اشاره کند از کلمه «سما» نیز استفاده می‌کند. همچنین یکی از نشانه‌های طاعون تهوع، سرگیجه، نداشتن تعادل و ... است که در واژه «رجز» نهفته است.

عذاب سامری در اثر بیماری واگیردار

قرآن کریم در مورد عذاب سامری می‌گوید: ﴿قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾ (طه: ۹۷) (موسی) گفت: «برو، که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگویی «با من تماس نگیر!» و تو می‌عادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می‌کردی! و بین ما آن را نخست می‌سوزانیم، سپس ذرات آن را به دریا می‌پاشیم!».

واژه‌ای که در متن آیه با عنوان «مساس» به کار رفته، سبب اختلاف در بین مفسران شده است. بعضی از مفسران گفته‌اند که جمله «لا مساس» اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی علیه السلام است که بعد از صادر شدن حکم کسی حق نزدیکی با وی را نداشت (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۴، ص ۲۲۰؛ سیدبن قطب، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۴۹۴). بعضی دیگر گفته‌اند: سامری به واسطه نفرین موسی به بیماری مرموز و واگیرداری مبتلا شد که تا زنده بود کسی نمی‌توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می‌گرفت، گرفتار بیماری می‌شد. یا اینکه سامری گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از هر انسانی شد، به طوری که هر کس نزدیک او می‌شد، فریاد می‌زد با من تماس نگیرید! «سیدبن قطب، ۱۴۲۵ق، ج ۶، ص ۲۳۴۹». به نظر می‌رسد آنچه سبب دوری مردم و وحشت آن‌ها می‌شود، همان بیماری واگیردار و مسری است که از روایات قابل استفاده است و علامه طباطبایی نیز این تفسیر را مشروط به صحیح السند بودن حدیث، خوب می‌داند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۲۷۶). طبرسی نیز می‌نویسد: هر کسی که با او در تماس بود به تب شدید مبتلا می‌شد (طبرسی، ۱۳۹۵ق، ج ۱۶، ص ۶۹).

در سورة اعراف آیه ۱۳۳ اشاره به عذاب بنی‌اسرائیل به واسطهٔ ملخ و قورباغه و پشه و خون شده است: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ ...﴾ هر کدام از آن‌ها در انتشار بیماری‌های واگیردار مانند وبا و طاعون و ... سهمی دارند و برای اهل فن مهم است.

علل بیماری‌ها در قرآن

در منطق قرآن، ریشهٔ شیوع بیماری‌ها و ابتلا به مریضی، به چند صورت بیان شده است:

۱. انسان و طبیعت:

براساس نظام علت و معلول که بر جهان هستی حاکم است، چنانچه کسی برای رویارویی با حوادث طبیعی و بیماری زمینه‌های لازم را فراهم نکند، آسیب‌پذیر و دستخوش حوادث و بیماری می‌شود. باید توجه داشت که برخی بیماری‌ها، نتیجهٔ بی‌توجهی خود انسان‌ها است و چنین بیماری‌هایی لازمهٔ طبیعت بوده و در واقع زمینهٔ خسارات و زیان را خود انسان‌ها فراهم می‌کنند. به‌عنوان نمونه، در جامعه‌ای که بهداشت فردی و عمومی رعایت نشود، ابتلا به بیماری و شیوع آن دور از انتظار نیست. در این‌گونه موارد، نمی‌توان بیماری را به خدا استناد نمود، چون او عادل و مهربان است و به کسی ظلم نمی‌کند؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (یونس: ۴۴)؛ «خداوند هیچ بر مردم ستم نمی‌کند؛ ولی این مردم هستند که بر خویش‌تن ستم می‌کنند». در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (روم: ۴۱)؛ به سبب اعمال مردم، در بر و بحر فساد آشکار شد تا جزای بخشی از اعمالی را که انجام داده‌اند به آن‌ها بچشانند، شاید بازگردند». برای نمونه، بیماری طاعون، به سبب ارتباط نزدیک انسان و حیوان و خوردن گوشت برخی از حیوانات مبتلا، عدم رعایت بهداشت فردی و اجتماعی و ... شیوع می‌یابد که با برطرف کردن آن علل می‌توان بر آن فائق آمد.

۲. آزمایش:

بیماری‌ها، ممکن است نوعی امتحان و آزمایش برای انسان‌ها باشد. امتحان و آزمایش بندگان، یکی از سنت‌های خداوند متعال است و او همواره بندگان را در صحنه‌های مختلف مورد آزمایش قرار می‌دهد: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ (بقره: ۱۵۵)؛ «و به‌طور قطع شما را به چیزی [از قبیل] ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و مژده باد شکیبایان را ...» و این سنت الهی هیچ‌گاه تعطیل‌بردار نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۳۵۲-۳۶۱). خداوند با رساندن «خوب» و «بد» نیز انسان را مورد آزمایش قرار می‌دهد: ﴿وَنَبْلُوَنَّكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ (انبیاء: ۳۵) «و ما شما را با بدی‌ها و خوبی‌ها آزمایش می‌کنیم». روایت شده که وقتی امام علی علیه السلام بیمار شده بود. جمعی از برادران (یاران) به عیادتش آمدند. عرض کردند: حالتان چطور است ای امیرمؤمنان؟ حضرت فرمود: شرّ است! گفتند: این سخن شایسته مثل شما نیست! امام در پاسخ آنان با استناد به آیه مذکور فرمودند: ﴿فَالْخَيْرُ الصِّحَّةُ وَالْغِنَى وَالشَّرُّ الْمَرَضُ وَالْفَقْرُ اِئْتِلَاءٌ وَ اخْتِيَارٌ﴾. بر این اساس، امام، خیر را به سلامتی و بی‌نیازی و «شر» را به بیماری و فقر تفسیر کردند» (مجلسی، ۱۳۸۵، ج ۸۱، ص ۳۰۹ و مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۴۰۵).

۳. بیداری از غفلت:

برخی از بیماری‌ها، عاملی برای بازگشت انسان به مسیر درست و بیداری از غفلت و غرور است. غفلت، همواره از عوامل سقوط و از موانع تکامل انسان به سوی سعادت است و بی‌شک برای بازگشت و زدودن غفلت و زنده کردن یاد خدا در دل‌های مرده، وجود حوادث غیرمنتظره و ازجمله بیماری که با فراز و نشیب همراه است، بسیار سازنده و راهگشا است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ

لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾ (انعام: ۴۲)؛ «و ما آن‌ها را به حوادث غم‌انگیز و رنج‌ها گرفتار ساختیم، شاید به درگاه خدا روی آرند».

در کلام معصومین علیهم‌السلام به آثار بیماری اشاره لطیفی شده است. آن‌ها در دعاها و احادیث‌شان به آثار مثبت بیماری و سلامتی از لحاظ تربیتی پرداخته‌اند. نقل شده که حضرت موسی علیه‌السلام از خداوند بیماری‌ای را که زمین‌گیرش کند و سلامتی‌ای را که سبب غفلت او شود، طلب نمی‌کرد، بلکه در پی میانه آن دو بود؛ یعنی درخواست می‌کرد که گاه بیمار شوم تا شکر تو را به‌جا آورم و گاه تندرست باشم و تو را سپاس کنم^[۱] (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۲). امام علی علیه‌السلام در دعای خویش می‌فرماید: «اللهم انی اعوذ بک من سقم تشغلی و من صحه تلهمنی؛ خدایا! به تو پناه می‌برم از بیماری‌ای که به خویش مشغولم دارد و از تندرستی که به بازی سرگرمم سازد (مجلسی، ۱۳۸۵، ج ۴۰، ص ۳۴۰).

۴. عذاب الهی:

یکی از سنت‌ها و قوانین الهی در جهان هستی نسبت به بشر سنت عذاب الهی در قالب بیماری و غیره است که در اثر گناه و طغیان بشر دامن‌گیر قومی و گروهی می‌شود. یکی از علل وقوع عذاب الهی ظلم و جور است: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا...» (یونس، ۱۳)؛ «به یقین گروه‌هایی پیش از شما را هنگامی که ستم کردند هلاک نمودیم». قابل ذکر است این عذاب بعد از اتمام حجت (طه: ۱۳۴) و امهال و استدراج است (به این معنا که گروهی و یا قومی سخن انبیا را به سخره می‌گیرند و خداوند در پاسخ آن‌ها را در مرحله اول به مصائب و گرفتاری‌هایی همچون زلزله و خشکسالی، بیماری و قحطی را مبتلا می‌سازد تا از خواب غفلت بیدار شوند و به خدا نزدیک گردند و اگر این‌ها اثر نگذاشت، عذاب الهی در قالب اسباب مادی مانند بیماری و سیل و ... نازل می‌گردد. آیات ۴۲-۴۴ سوره انعام همین معنا را می‌رساند. بنابراین سنت عذاب الهی معلول ظلم انسان است و بعد از اتمام حجت و مهلت دادن لازم واقع می‌شود (عبدالسلام، ۱۴۱۵ق، ص ۳۳-۳۷). عذاب‌های الهی به استیصال، غیراستیصال، عذاب‌های معنوی، عذاب‌های جسمی و اخروی قابل تقسیم است.

۵. کفاره گناهان:

گاهی خداوند متعال برای از بین بردن آثار گناهان، انسان را به حوادث و بلاها و بیماری مبتلا می‌کند تا به لطف و کرمش قسمتی از گناه گناهکاران را در دنیا و قبل از فرارسیدن مرگ بشوید تا در جهان آخرت به عذاب‌های شدید و دردناک گرفتار نشوند (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۸۱، ص ۷۳-۷۶؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۷؛ ر.ک: مطهری، ۱۳۷۲، ج ۱ و کتاب‌های عدل الهی، انسان و سرنوشت). امام علی (ع) بیماری را سبب کاهش گناه (ری‌شهری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۴۷) و امام رضا (ع) آن را برای مؤمن، مایه تطهیر و رحمت معرفی کرده است (همان).

با توجه به مطالب یاد شده، بیماری‌ها، هیچ کدام مخالف عدالت و رحمت الهی نخواهد بود، بلکه بیماری یا در نتیجه بی‌تدبیری انسان و عدم شناخت علل بیماری‌ها است، یا امتحانی از جانب خدا یا باعث بیداری و دوری از غفلت و یا این‌که بعد از مهلت و بیداری به‌عنوان عذاب الهی است و در برخی مواقع کفاره‌ای است برای گناهان انسان تا در نتیجه، عذاب گناهان در آخرت شخص را گرفتار نکند و در حقیقت، بیماری عاملی برای تخفیف عذاب گنهکار در آخرت خواهد بود.

بررسی انتساب عذاب بیماری بنی‌اسرائیل به خدا

در آیات مربوط به قوم بنی‌اسرائیل، شاهد انتساب بیماری‌ها به خدا بوده‌ایم. در ابتداء امر به نظر می‌رسد انسان در ایجاد این بیماری نقشی ندارد و خداوند این بیماری را به‌عنوان عذاب تحمیل نموده است. برای بررسی و حل آن، لازم است برخی از اصطلاحات روشن گردد:

الف) حسنات و سیئات: از منظر علامه طباطبائی (ع) هر حادثه‌ای که برای فرد یا اجتماع پیش می‌آید، یا موافق میل و آرزوی انسان و با سعادت فردی و یا اجتماعی سازگار است؛ نظیر عافیت و سلامتی و فراخی رزق و امثال آن، که آن را «حسنات» (خوبی‌ها) می‌نامد و یا ناسازگار است مانند بلا، محنت، فقر، بیماری، ذلت، اسارت و امثال آن که آن را «سیئات» می‌خواند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۲). اما از مفهوم برخی از آیات قرآن استفاده می‌شود که قرآن بعضی بیماری‌ها را برای انسان خیر

می‌داند و برخی را شر: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ (بقره: ۱۹۶). در نتیجه وجود از بیماری در میان قوم نمی‌توان برداشت منفی نمود؛ شاید آن بیماری سبب بیداری و رشد و ترقی مردم شود.

ب) علل مُعَدَّة: شهیدمطهری رحمته الله در مورد «علل معدّه» و «علل موجدّه» چنین می‌فرمایند:

از نظر فلاسفه، ما دو نوع علت و معلول داریم که نوع اول را ابا دارند علت و معلول بنامند؛ اگر هم به آن‌ها علت و معلول می‌گویند، با نوعی تسامح است. این‌ها را بیشتر «معدّات» می‌نامند و گاهی «علل معدّه» یا «علل اعدادی» و به تعبیر بوعلی «مهیئه» می‌گویند.

آیا ما می‌توانیم دانه گندم را که از آن بوته گندم به وجود می‌آید، علت بوته گندم به‌شمار آوریم؟ یا در تخم‌مرغ که مرغ از آن به وجود می‌آید، آیا مرغ علت تخم‌مرغ است؟ در اصطلاح فلاسفه، این‌ها معدّات هستند و اگر هم می‌گویند علل، مرادشان «علل اعدادی» است، نه «علل ایجابی». به همین معناست که مثلاً پدران و مادران علت فرزندان هستند؛ یعنی علل اعدادی هستند. پدر در موقعی وجودش ضرورت دارد و بعد از آن دیگر هیچ ضرورتی ندارد. همین‌قدر که نطفه در رحم مادر استقرار یابد، کافی است و اگر پدر در همان زمان بمیرد، نطفه در محل خودش رشد پیدا می‌کند. وجود مادر هم تا زمان خاصی مورد نیاز است و از آن به بعد دیگر مورد نیاز نیست. اما نوعی دیگر از علل است که این‌ها را «علل موجدّه» می‌نامند. علت موجدّه یا ایجابی علتی است که نمی‌تواند از معلول منفک باشد و با معلول خودش هم‌زمان است.^[۲]

«علت معدّه» در واقع علتی است که ماده را برای قبول صورت آماده می‌کند. مرغ برای تخم‌مرغ یا تخم مرغ برای مرغ و یا پدر و مادر برای فرزند جز این‌که ماده‌ای را برای قبول صورتی آماده بکنند، نقشی ندارند؛ یعنی این‌ها وجود دهنده نیستند. نه پدر وجود دهنده فرزند است و نه مادر. نقش پدر و مادر نظیر نقش کشاورز است. کشاورز نه وجود دهنده گیاه است و نه رویاننده گیاه. نقش آن فقط این است که ماده‌ای را آماده می‌کند که بعد از آمادگی براساس نظامی که در عالم است، صورت به آن اضافه

می‌شود. کشاورز هم معدّ است و فقط شرایط را آماده می‌کند، نه این که وجود دهنده باشد (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۱۷۴).

پس علل معدّه در واقع زمینه‌ساز و فراهم‌کننده شرایط لازم برای تحقق معلول هستند و در واقع، علت اصلی و واقعی چیز دیگری است، نه آن‌ها؛ اما چون زمینه‌ساز پیدایش معلول هستند، می‌توان پیدایش معلول را به آن‌ها نسبت داد و مثلاً گفت: علت پیدایش گندم، باغبان، آب، خاک یا غیره است و هم این‌جا می‌توان گفت علت اصلی به وجودآورنده گندم، خداوند است و همه این گفته‌ها درست است. اگر وجود گندم را به باغبان یا آب یا ... نسبت می‌دهیم، به خاطر آن است که آن‌ها زمینه‌ساز (علل معدّه) هستند، نه علت واقعی و اگر وجود گندم را به خدا نسبت می‌دهیم، از باب این است که او علت اصلی به وجود آورنده (علت موجهه) همه اشیا است.

ج) مفهوم «علل طولی»: حوادث، همان‌طور که با اسباب نزدیک و متصل به خود نسبتی دارند، به اسباب دور؛ یعنی اسبابی که سبب وجود اسباب نزدیک هستند نیز نسبتی دارند و حوادث، چنان که افعال و آثار این اسبابند، افعال و آثار آن‌ها نیز هستند. مثلاً فعل حرکت محتاج است به فاعلی که محرک باشد و آن را ایجاد کند و نیز احتیاج دارد به محرکی که محرکش را تحریک کند و احتیاجش به محرک عیناً مانند احتیاجش به محرک محرک است؛ مانند چرخشی که چرخ دیگر را و آن چرخ چرخ سومی را حرکت می‌دهد. پس فعل، نسبتی به فاعلش دارد و نسبتی به عین همان نسبت (نه به نسبتی دیگر مستقل و جدا از آن) به فاعل فاعلش. مردم به حسب فهم غریزی خودشان همین‌طور درک می‌کنند، و هر فعلی را، چنان‌که به فاعل مباشر و نزدیکش نسبت می‌دهند، به فاعل دور و با واسطه‌اش هم نسبت می‌دهند و فعل را از ترشحات آن نیز می‌دانند. مثلاً می‌گویند: فلانی خانه ساخت و چاه کند؛ در حالی که بنا و مقنی ساخته و مباشر در عمل بوده است. در همه این مثال‌ها می‌بینیم که مردم برای امر کارفرما و مافوق، و یا توسل متوسل تأثیری در فاعلیت فاعل نزدیک قائلند، و به همین جهت فعل منسوب به فاعل قریب را به فاعل بعید هم نسبت می‌دهند و این

دو نسبت دو جور نسبت نیست که یکی حقیقی و دیگری مجازی باشد؛ بلکه هر دو حقیقت و اصولاً یک نسبت است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۵۴ - ۲۵۶) و هیچ منافاتی ندارد که این‌گونه اعمال، هم به خدا و امر او نسبت داده شود و هم به اسباب و علل طبیعی؛ چون این دو نسبت در عرض هم نیستند تا یکی از آن‌ها با دیگری منافات داشته باشد؛ بلکه در طول هم قرار دارند و نسبت دادن یک فعل به دو فاعل محذوری ندارد.

در پاسخ به کسانی که مطرح کرده‌اند، چطور قرآن بیماری واگیردار وبا و طاعون را به خدا نسبت داده و حال آن‌که بشر امروز به عوامل و اسباب طبیعی آن‌ها دست یافته است؛ باید گفت آن‌ها علل عرضی و اسباب طولی را خلط کرده و پنداشته‌اند که اگر فعل و یا حادثه‌ای به علل طبیعی مستند شد، دلیل بر این است که ادعای قرآن مبنی بر این‌که همه حوادث به خدا مستند است؛ باطل است (همان، ص ۱۹۴).

علاوه بر آن، قرآن پیدایش همه چیز (حسنات و سیئات) را به خدا نسبت می‌دهد: «قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» (نساء: ۷۸)؛ «بگو: همه [این‌ها] از طرف خداست»؛ چون ایجاد کننده همه عالم و وقایع آن، خداوند متعال است و همه حوادث عالم؛ خوب یا بد، به اذن و اراده و قدرت او صورت می‌پذیرد و تا او نخواهد و قدرت ندهد، نه شیطان می‌توان و سوسه کند و نه انسان می‌تواند بر صفحه هستی وجود داشته باشد تا انتخاب و اراده‌ای صورت دهد و حسنه یا سیئه‌ای به او برسد. پس همه افعالی که در عالم رخ می‌دهد، به فاعلیت و علیت خداوند است (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۹۹)؛ چون خداوند به‌طور دائم ایجادکننده عالم و موجودات است و با اذن و اجازه و قدرتی که خداوند به موجودات می‌دهد، این اتفاقات رخ می‌دهد که اکثر انسان‌ها به آن «علت طبیعی» می‌گویند؛ مثلاً طبیعی است که سنگ شیشه را بشکند؛ طبیعی است که انسان در مجاورت هوای سرد مریض شود و طبیعی است که انسان تنبل، فقیر باشد؛ اما در واقع علت پیدایش همه این علل طبیعی خداوند است؛ هر چند مسئولیت حقوقی آن‌ها در بعضی موارد به عهده انسان و انتخاب او است.

نتیجه‌گیری

در سه آیه به صورت غیرمستقیم به بیماری واگیردار در میان قوم بنی‌اسرائیل اشاره شده است. با توجه به واژه‌ها و قرائن در متن آیه و اشاره صریح احادیث در ذیل آن و از همه مهمتر دیدگاه مفسران شیعه و سنی، عذاب الهی در قالب بیماری واگیردار طاعون بوده است. امام صادق علیه السلام در حدیثی، فعل خدا را همراه با اسباب مادی می‌داند و می‌فرماید: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» (مجلسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۹۰)؛ خدا ابا دارد و نمی‌پسندد که چیزها را جاری و برقرار گرداند؛ مگر به اسباب، پس برای هر چیزی سببی قرار داد». خداوند نیز در نظام علت و معلول مقدر فرمود که با شیوع بیماری واگیردار، مرگ دسته جمعی را تقدیر نماید. اما انتساب به خداوند از باب عذاب الهی باید گفت: عامل بیماری‌های واگیردار قوم بنی‌اسرائیل، از باب «علت مُعَدَّة»، خود آن‌ها بودند و بر این نکته اتفاق نظر وجود دارد؛ اما نسبت بیماری‌ها به خدا از باب «علت موجد» و در طول مقدمات‌سازی انسان است همانطور که در آیات و روایات به فرار از جهاد و سرپیچی از فرمان الهی و تمسخر آیات الهی و ... اشاره شده است و این شیوع بیماری، در قالب آزمایش بندگان، آمرزش گناهان و بیداری از غفلت و سنت عذاب الهی تعریف می‌شود.

پی‌نوشت

- [۱]. در قرآن از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است: پروردگار من آن کسی است که چون بیمار شوم، مرا شفا می‌دهد (شعراء: ۸۰). ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر بیمار بودید (برای وضو و غسل) بر خاک پاک تیمم کنید (نساء: ۴۳؛ مائده: ۶). روزه در روزهای معدودی بر شما مقرر شده است. هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، به همان تعداد از روزهای دیگر روزه بدارد و بر کسانی که روزه طاقت فرساست، کفاره‌ای است که خوراک دادن به بینوا است (بقره: ۱۸۴-۱۸۵). هر کس از شما بیمار باشد یا ناراحتی در سر داشته باشد و ناچار شود قبل از قربانی در احرام سر بتراشد، برای کفاره آن باید روزه بگیرد یا صدقه دهد و یا قربانی کند (بقره: ۱۹۶). بر بیماران گناهی نیست که در جهاد شرکت نکنند (توبه: ۹۱؛ فتح: ۱۷). در صورتی که برای خدا و پیامبر او خیرخواهی کنند (توبه: ۹۱). مؤمنانی که بدون بیماری و ناراحتی از جهاد بازنشسته‌اند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند. خداوند این افراد را بر نشستگان برتری داده است (نساء: ۹۵). بر کسانی که بیمار هستند، گناهی نیست که به هنگام نماز در جنگ سلاح‌های خود را بر زمین بگذارند، ولی باید مواظب باشند (نساء: ۱۰۲). بر نابینا، لنگ، بیمار و بر شما گناهی نیست که از خانه‌های خود بخورید یا از خانه‌های پدران، مادران، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، دایی‌ها، خاله‌ها و دوستان خود یا آن خانه‌هایی که کلیده‌های آن را در اختیار دارید، بخورید. همچنین گناهی نیست که با هم یا جدا جدا بخورید (نور: ۶۱). هرچه از قرآن میسر می‌شود، بخوانید. [خدا] می‌داند که در میان شما بیمارانی خواهند بود. پس هر چه از قرآن میسر شد، تلاوت کنید. نماز برپا دارید. زکات دهید و وام نیکو دهید (مزمّل: ۲۰).
- ابراهیم به قوم خود گفت: من بیمار هستم [و از حضور در مراسم ناتوان هستم] (صافات: ۸۹). خداوند یونس را در حالی که بیمار بود، بر زمین خشکی افکند (صافات: ۱۴۵). عیسی به اذن خدا پیری را شفا می‌داد (آل عمران: ۴۹؛ مائده: ۱۱۰).
- [۲]. وَ قَالَ مُوسَىٰ عليه السلام يَا رَبِّ لَا مَرَضٌ يُضْنِينِي وَلَا صِحَّةٌ تُنْسِينِي وَلَا كُنْ بَيْنَ ذَلِكَ أَمْرَضٌ تَارَةً فَاشْكُرْكَ وَأَصِحَّ تَارَةً فَاشْكُرْكَ.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، *تاریخ ابن خلدون*، چاپ دوم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: موسسه البعثة، ۱۴۱۵ق.
۳. جفری، آرتور، *واژگان دخیل در قرآن*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: توس، ۱۳۸۶.
۴. الحویزی، عبدعلی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، قم: المطبعة العلمية، ۱۳۸۳ق.
۵. خدابخشی، موبد سهراب، *پژشکی در ایران باستان*، تهران: فروهر، ۱۳۷۶.
۶. خسروپناه، عبدالحسین، *انتظارات بشر از دین*، قم: مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات، ۱۳۸۱.
۷. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۸. دیلمی، حسن بن محمد، *إرشاد القلوب إلى الصواب*، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
۹. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، چاپ دوم، تهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۶۲.
۱۰. ری شهری محمدی، محمد، *دانشنامه احادیث پژوهشی*، چاپ چهارم، قم: دارالحديث، ۱۳۹۴.
۱۱. زمخشری، محمود، *الكشاف عن حقائق التنزيل*، چاپ سوم، بیروت: دارالكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۲. _____، *کشاف*، قم: مكتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۳. سامی، علی، *تمدن هخامنشی*، شیراز: [بی‌نا]، ۱۳۴۱.
۱۴. سبحانی، جعفر، *مدخل مسائل جدید در علم کلام*، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۷۵.
۱۵. _____، *مقاله پاسخ دوم به سروش*، افق حوزه، شماره ۱۸۳، ۱۳۸۶/۱۲/۲۵.
۱۶. سمرقندی، محمد بن مسعود، *تفسیر عیاشی*، بیروت: الأعلمی، ۱۴۱۱ق.
۱۷. سید بن قطب، *فی ظلال القرآن*، چاپ سی و پنجم، بیروت: دارالشروق، ۱۴۲۵ق.

۱۸. سیوطی، جلال‌الدین، *تدریب الراوی*، دمشق: دارالکلم الطیب، ۱۴۲۶ق.
۱۹. شریف‌مرتضی، *تنزیه الانبیاء*، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۹ق.
۲۰. صدوق، محمدبن‌علی، *التوحید*، چاپ‌سوم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ق.
۲۱. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن ۵*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۲۲. صفی‌پوری شیرازی، عبدالرحیم‌بن‌عبدالکریم، *منتهی‌الارب فی لغة العرب*، تصحیح و تعلیق: محمدحسن فؤادیان، علیرضا حاجیان نژاد، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
۲۳. طالقانی، محمود، *پرتوی از قرآن*، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲.
۲۴. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۲۵. _____، *ترجمة تفسیرالمیزان*، ترجمه محمدباقر موسوی، چاپ پنجم، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۴.
۲۶. طبرسی، فضل‌بن‌حسن، *احتجاج*، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱.
۲۷. _____، *مجمع‌البیان*، چاپ پنجم، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۲۸. _____، *مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن*، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
۲۹. طبری، ابوجعفر محمدبن‌جریر، *جامع‌البیان فی تفسیرالقرآن*، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳۰. طوسی، محمدبن‌حسن، *التبیان فی تفسیرالقرآن*، بیروت: دارإحیا التراث العربی، [بی‌تا].
۳۱. _____، *التبیان*، نجف: مکتبه‌الأمین، ۱۳۷۶ق.
۳۲. عبدالسلام‌بن‌نصرالله، *سنة الله فی عقاب الأمم*، ریاض: دارالمعراج، ۱۴۱۵ق.
۳۳. قرشی‌بنابی، علی‌اکبر، *قاموس القرآن*، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.

۳۴. قمی مشهدی، محمدرضا، *تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، چاپ سوم، قم: اسوه، ۱۳۷۵.
۳۶. مجلسی، محمد تقی، *بحار الانوار*، تهران: المكتبة الاسلامیة، ۱۳۸۵.
۳۷. محمد علی پرغو، جواد علی پور سیلاب، *طاعون در ایران در عصر صفوی*، تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶.
۳۸. مصباح‌یزدی، محمد تقی، *آموزش عقاید*، چاپ ۳۶، قم: بین‌الملل، ۱۳۸۷.
۳۹. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۷۱.
۴۰. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران: صدرا، ۱۳۷۲.
۴۱. مکارم‌شیرازی، ناصر و همکاران، *پیام قرآن*، چاپ چهارم، قم: مدرسه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۱۳۷۴.
۴۲. ———، *تفسیر نمونه*، چاپ پنجم، قم: دارالکتب، ۱۳۶۸.
۴۳. میبدی، احمد بن محمد، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، تحقیق: حکمت، علی اصغر، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۴۴. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دارصادر، [بی تا].